

بہ نام پروردگار مہربانی

1201 words

واژگان تکمیلی

زبان کنکور

دهم | یازدهم | دوازدهم

امید یعقوبی فرد



لقمه طلای



مهر و ماه

فهرست

٩

LEVEL 1

سطح ١

٩١

LEVEL 2

سطح ٢

١٧٣

LEVEL 3

سطح ٣

٢٥٥

پیوست

رایج ترین پیشوند ها و پسوند ها ۲۵۶

واژه نامه الفبایی ۲۶۰

Level 1

prove /pru:v/ (v.) ۱- ثابت کردن، اثبات کردن ۲- معلوم شدن

I knew he had done it, but there was no way I could prove it.

می‌دونستم اون این کار رو کرده، ولی هیچ راهی نبود [که] بتونم اثباتش کنم.

۳۰۰، تجربی ۹۷، انسانی ۹۷، خارج ۹۶، ریاضی ۹۵، تجربی ۹۵، هنر ۹۵، خارج ۹۵، ریاضی ۹۲، زبان ۹۱، تجربی ۹۰، ریاضی ۸۶، خارج ۸۶

camp /kæmp/ (n.) (v.) ۱- کمپ، اردو

۲- چادر زدن، اردو برپا کردن

We'll camp by the river for the night, and move on tomorrow.



امشب رو کنار رودخونه چادر می‌زنیم و فردا به راه خودمون ادامه می‌دیم.

۳۰۰، ریاضی ۹۷، انسانی ۹۷، تجربی ۹۵، ریاضی ۹۲، زبان ۹۱، تجربی ۹۰، خارج ۸۹

nutrient /'nu:triənt/ (n.) مادهٔ غذایی

Fruits and vegetables have important nutrients.

میوه‌ها و سبزیجات مواد غذایی مهمی دارند.

تجربی ۹۷، خارج ۹۷، زبان ۹۶، تجربی ۹۵، انسانی ۹۵، خارج ۹۳، هنر ۸۷، زبان ۸۶، زبان ۸۵، هنر ۸۴



generalize /'dʒenrəlaɪz/ (v.) تعمیم دادن، عمومیت بخشیدن به

Can the research findings be generalized to a wider population?

آیا می‌توان یافته‌های پژوهش را به جمعیت گسترده‌تری تعمیم داد؟

خارج ۹۷، انسانی ۹۶، خارج ۹۶، ریاضی ۹۲، انسانی ۸۸، خارج ۸۷، تجربی ۸۶، هنر ۸۵

involve /in've:lv/ (v.)

۱- درگیر کردن، گرفتار کردن

۲- مستلزم ... بودن، متضمن ... بودن ۳- شامل شدن

The job involves me travelling all over the country.

این کار شامل سفر کردن من به تمام کشور می‌شود.

۳۰۰، تجربی ۹۷، انسانی ۹۷، تجربی ۹۶، انسانی ۹۶، هنر ۹۶، زبان ۹۵، انسانی ۹۵، تجربی ۹۵، خارج ۹۵، هنر ۹۴، خارج ۹۴، ریاضی ۹۳، تجربی ۹۳، هنر ۹۳، زبان ۹۳، انسانی ۹۲، هنر ۹۲، زبان ۹۲، انسانی ۹۱، تجربی ۹۰، زبان ۸۸، ریاضی ۸۷، انسانی ۸۷، زبان ۸۷، ریاضی ۸۶، هنر ۸۶، زبان ۸۶، انسانی ۸۵، زبان ۸۵، خارج ۸۵، ریاضی ۸۴

involvement /in've:lvmənt/ (n.) درگیری، شرکت، مشارکت

The active involvement of the government is needed.

مشارکت فعال دولت ضروری است.

۳۰۰، تجربی ۹۵، زبان ۹۳، ریاضی ۹۲، تجربی ۹۲، ریاضی ۹۱، انسانی ۹۱، خارج ۹۱، انسانی ۹۰، هنر ۹۰، ریاضی ۸۷، هنر ۸۷، خارج ۸۷، ریاضی ۸۶



Unit 6

بخش ۶



evidence /'evɪdəns/ (n.)

۱- دليل، مدرک ۲- علامت، نشانه

At present we have no evidence of life on other planets.

در حال حاضر ما هیچ نشانه‌ای از حیات در سایر سیارات نداریم.

۳...، ۵۰۴، انسانی ۹۷، هنر ۹۶، انسانی ۹۵، خارج ۹۱، زبان ۸۶...

firmly /'fɜːrmli/ (adv.)

۱- قاطعانه، به طور جدی ۲- محکم، سفت

► firm (adj.)

سفت، سخت، محکم

I firmly believe that we must do something very soon.

به طور جدی اعتقاد دارم که خیلی زود باید یه کاری بکنیم.

ریاضی ۹۶، انسانی ۹۵، خارج ۹۵، تجربی ۹۱، هنر ۹۱، زبان ۹۰، ریاضی ۸۹، تجربی ۸۹، انسانی ۸۹، تجربی ۸۶، زبان ۸۶، انسانی ۸۵، خارج ۸۵، ریاضی ۸۴، انسانی ۸۴، زبان ۸۴...

adventure /əd'ventʃə(r)/ (n.)

ماجراء، ماجراجویی



He had some exciting adventures in Egypt.

چند، ماجراجویی هیجان‌انگیز تو مصر داشت.

۳...، ریاضی ۹۶، تجربی ۹۵، زبان ۹۴، خارج ۸۸، ریاضی ۸۵، انسانی ۸۵...

musician /mju'zɪʃn/ (n.)

نوازنده، موزیسین



There are musicians of all nationalities in the concert.

توی این کنسرت، نوازنده‌هایی از همه ملیت‌ها هستن.

۳...، خارج ۹۶، انسانی ۹۴، تجربی ۸۹، ریاضی ۸۴...

musical /'mju'zɪkl/ (adj.)

۱- (مربط به) موسیقی ۲- اهل موسیقی

The family all play instruments. They're all very musical.

این خانواده همه‌شون ساز می‌زنن. اون‌ها همه‌شون به شدت اهل موسیقی هستن.

۳...، زبان ۹۷، تجربی ۸۹، انسانی ۸۷، زبان ۸۵...

coast /kəʊst/ (n.)

[دریا و غیره] ساحل،

لب دریا

► **coastline** (n.)

خط ساحلی

I live in a small village on the coast.

من تو یه روستای کوچیک لب دریا زندگی من کنم.

۸۷، خارج ۹۲، انسانی ۹۰، خارج ۸۸، تجربی ۸۴...



determine /dɪ'tɜ:(r)mɪn/ (v.)

تعیین کردن، مشخص کردن

The police are still trying to determine the cause of the fire.

پلیس هنوز داره تلاش من کنه تا علت آتش سوزی رو تعیین کنه.

۹۰، خارج ۹۱، خارج ۹۴، زبان ۹۵...

determined /dɪ'tɜ:(r)mɪnd/ (adj.)

۱- [شخص] مصمم

۲- [مقدار] معین، مشخص

Sama is sure to get the job she wants. She's a very determined person.

سما حتماً کاری رو که من خواهد من گیره. اوون شخص خیلی مصمم هستش.

۸۴، هنر ۹۶...

inch /ɪntʃ/ (n.) [written abbreviation in.]

اینج (واحد طول برابر ۲,۴۵ سانتی متر)

The snow was six inches deep in some places.

در برخی مکان‌ها، عمق برف شش اینچ بود.

۹۰، انسانی ۹۴، زبان ۹۳...

dead /ded/ (adj.)

مرده

The police don't know whether she's alive or dead.

پلیس نمی‌داند که آیا او زنده است یا مرده.

۹۱، زبان ۹۲، تجربی ۹۷...

lift /lɪft/ (v.) (n.) ۱- بلند کردن، برداشتن ۲- آسانسور

She lifted the phone before the second ring.

او تلفن رو قبل از زنگ دوم برداشت.

۸۶، خارج ۹۰، تجربی ۹۲، انسانی ۹۴، تجربی ۹۷، ریاضی ۹۷...





Unit 8

بخش ۸



estimate /'estimeɪt/ (v.) (n.)

۱- تخمین زدن، برآورد کردن
۲- تخمین، برآورد

The tree is estimated to be at least 700 years old.

تخمین زده می شود این درخت حداقل ۷۰۰ سال سن دارد.

۳۰۰، تجربی ۹۷، تجربی ۹۵، زبان ۹۵، خارج ۹۴، ریاضی ۹۴، تجربی ۹۳، خارج ۹۲، ریاضی ۹۱
خارج ۹۰، ریاضی ۸۹، خارج ۸۷، ریاضی ۸۶، خارج ۸۶، زبان ۸۵، تجربی ۸۵، انسانی ۸۵، زبان ۸۵، انسانی ۸۴

industrial /ɪn'dʌstrial/ (adj.)

صنعتی

► **industrialized** (adj.)

[کشور و غیره] صنعتی



There are thousands of industrial uses for plastic.

برای پلاستیک هزاران کاربرد صنعتی وجود دارد.

۳۰۰، هنر ۹۷، ریاضی ۹۲، تجربی ۹۲، خارج ۹۲، ریاضی ۸۹

industry /'ɪndəstri/ (n.)

۱- صنعت ۲- صنایع

the tourist industry

صنعت توریسم



۳۰۰، انسانی ۹۷، هنر ۹۵، تجربی ۹۳، ریاضی ۹۲، انسانی ۹۲، هنر ۹۲

خارج ۸۵ هنر ۹۲

extinction /ɪk'stiŋkʃən/ (n.)

انقراض، نابودی

► **extinct** (adj.)

منقرض شده، نابود شده

► **in danger of extinction**

در خطر انقراض

The extinction of the dinosaurs occurred millions of years ago.

انقراض دایناسورها میلیون‌ها سال قبل اتفاق افتاد.

تجربی ۹۷، انسانی ۹۷، زبان ۹۷، تجربی ۹۶، ریاضی ۹۵، تجربی ۹۵، هنر ۹۴، تجربی ۹۴، ریاضی ۹۳، خارج ۹۳

ریاضی ۹۰، انسانی ۸۹، هنر ۸۹، تجربی ۸۶، زبان ۸۶، ریاضی ۸۵، تجربی ۸۴، زبان ۸۴



Unit 9

بخش ۹



award /ə'ɔ:w'rd/ (n.) (v.)

۱- جایزه، پاداش

۲- جایزه دادن، اعطای کردن

Students who complete the course successfully will be awarded a diploma.

به دانشجویانی که این دوره را با موفقیت کامل کنند، دیپلم اعطا خواهد شد.



۳... خارج ۹۳، ریاضی ۹۲، تجربی ۸۷، ریاضی ۸۴

aware /ə'weər/ (adj.)

آگاه، باخبر

Were you aware of the risks at the time?

اون موقع از خطرات باخبر بودی؟

۳... ۵۰۴، ریاضی ۹۷، تجربی ۹۷، انسانی ۹۷، خارج ۹۶، انسانی ۹۵، زبان ۹۴، انسانی ۹۱
زبان ۹۱، زبان ۹۰، انسانی ۸۹، هنر ۸۸، انسانی ۸۷، تجربی ۸۶، زبان ۸۶، تجربی ۸۵

kick /kɪk/ (v.) (n.)

۱- لگد زدن (به)

۲- [توب] شوت کردن ۳- لگد

I kicked the ball as hard as I could.

تا جایی که می‌توانستم توب رو محکم شوت کردم.

۳... تجربی ۹۱، ریاضی ۸۶



emphasize /'emfəsaɪz/ (v.)

تأکید کردن بر، تکیه کردن روی

I'd just like to emphasize how important it is for people to learn foreign languages.

فقط تمایل دارم تأکید کنم یاد گرفتن زبان‌های خارجی برای افراد چقدر مهم است.

۳... ریاضی ۹۷، خارج ۹۷، تجربی ۹۶، انسانی ۹۶، هنر ۹۶، زبان ۹۶، انسانی ۹۵، خارج ۹۲
تجربی ۹۱، هنر ۹۱، انسانی ۸۸، زبان ۸۸، خارج ۸۷، ریاضی ۸۵، انسانی ۸۵، ریاضی ۸۴



Unit 9

extreme /ɪk'stri:m/ (adj.) (n.) ۱- سخت، طاقت‌فرسا، خیلی زیاد
۲- انتهايی، پايانی ۳- نهايت، حداکثر

- ▶ **extremely** (adv.) بسیار، خیلی، زیاد
- ▶ **extreme cold** سرمای طاقت‌فرسا

We are working under extreme pressure at the moment.

در حال حاضر تحت فشار خیلی زیاد کار می‌کنیم.

۳... ریاضی ۹۶، انسانی ۹۵، تجربی ۹۵، انسانی ۹۵، زبان ۹۵، هنر ۹۴، ریاضی ۹۳، ریاضی ۹۲...
تجربی ۹۲، خارج ۹۲، ریاضی ۹۱، تجربی ۹۰، ریاضی ۸۸، زبان ۸۷، ریاضی ۸۷، تجربی ۸۵، زبان ۸۵

put off /put ə:f/ (v.) ۱- به تعویق انداختن، عقب انداختن
۲- [چراغ و غیره] خاموش کردن

I can't put off going to the dentist any longer.

بیشتر از این نمی‌تونم رفتن پیش دندان‌پزشک رو عقب بندازم.
هنر ۹۲، انسانی ۹۷، زبان ۹۰، تجربی ۸۸، زبان ۸۶، ریاضی ۸۵

distinction /dɪ'stɪŋkʃn/ (n.) تفاوت، فرق

There's a clear distinction between the languages spoken in the two regions.

بین زبان‌هایی که تو این دو ناحیه تکلم می‌شه تفاوت مشخص وجود داره.
۳... تجربی ۹۳، انسانی ۹۰، زبان ۹۰

distinguish /dɪ'stɪŋgwɪʃ/ (v.) تشخیص دادن، فرق گذاشتن

At what age are children able to distinguish between right and wrong?

بچه‌ها تو چه سنی می‌تونن بین درست و غلط فرق بذارن?
۳... تجربی ۸۹، تجربی ۸۸

bottom /'ba:təm/ (n.) ته، کف

I found the keys. They were at the bottom of my bag.

کلیدها رو پیدا کردم. اون‌ها ته کیفم بودن.
۳... هنر ۹۳

maintain /meɪnteɪn/ (v.) حفظ کردن، نگه داشتن

It is important to maintain a constant temperature inside the greenhouse.

حفظ کردن دمای ثابت در گلخانه مهم است.
۳... ۵۰۴، تجربی ۹۶، انسانی ۹۲، انسانی ۹۱



athlete /'æθli:t/ (n.)

ورزشکار

He became a professional athlete at the age of 16.

او در ۱۶ سالگی ورزشکار حرفه‌ای شد.

خارج ۹۷، تجربی ۹۵، انسانی ۹۵، خارج ۸۸، زبان ۹۳



suit /su:t/ (v.) (n.)

۱- مناسب ... بودن

۲- با ... سازگار بودن ۳- کت و شلوار

Rice is grown a lot in this area - the soil seems to suit it very well.

تو این ناحیه برنج زیاد رشد می‌کنند. به نظر من رسه که خاک [این‌جا] با این [محصول] خیلی خوب سازگار هستش.

۳... ریاضی ۹۶، انسانی ۸۸، انسانی ۹۵

suitably /'su:təblɪ/ (adv.)

به نحو مناسبی، به طرز شایسته‌ای

I am not really suitably dressed for a party.

برای یه مهمونی واقعاً به نحو مناسبی لباس نپوشیدم.

زبان ۹۷، هنر ۹۶، ریاضی ۹۱، انسانی ۹۰، ریاضی ۸۹

nursery school /'nɜ:(r)səri

sku:l/ [US also preschool] (n.)

مهد کودک، کودکستان

The parents are trying to find the right nursery school for their children.



پدر و مادرها دارن تلاش می‌کنن تا برای بچه‌هاشون مهد کودک مناسبی پیدا کنن.

هنر ۸۸، ریاضی ۸۷، خارج ۸۷، زبان ۸۶

classification /klæsifi'keɪʃn/ (n.)

طبقه‌بندی، دسته‌بندی

► classify (v.)

طبقه‌بندی کردن، دسته‌بندی کردن

The classification of new species is extremely complicated.

دسته‌بندی گونه‌های جدید خیلی پیچیده‌است.

خارج ۹۷، ریاضی ۹۰، زبان ۹۰، هنر ۸۵

mysterious /mɪ'stɪriəs/ (adj.) مرموز، اسرارآمیز، عجیب

► **mystery** (n.) رمز، راز، معما، سر

A mysterious illness has been spreading through the city.
یه بیماری عجیب در حال شیوع در تمام شهر است.

۳...

lecture /'lektʃər/ (n.) (v.)

۱- سخنرانی ۲- کنفرانس ۳- سخنرانی کردن

► **lecturer** (n.) ۱- سخنران ۲- استاد دانشگاه

Tomorrow she will give a lecture at London University.



او فردا در دانشگاه لندن سخنرانی خواهد کرد.

۸۶، ۵۰۴، ۳...

package /'pækɪdʒ/ (n.) (v.)

۱- بسته

۲- پاکت، بقچه ۳- بسته‌بندی کردن

There's a package here for a Miami Lakes address.



اینجا یه بسته برای آدرس میامی لیکس هست.

۳...

instruction /ɪn'strʌkʃn/ (n.)

۱- آموزش، تعلیم

۲- [در جمع] دستورالعمل ۳- [در جمع] توصیه، راهنمایی

► **instruct** (v.) ۱- آموزش دادن (به)، تعلیم دادن (به) ۲- دستور دادن (به)

They need clear instructions on what to do next.

آنها برای کاری که بعداً باید انجام دهند به دستورالعمل واضحی نیاز دارند.

۳...، زبان، ۹۷، تجربی، ۹۶، زبان، ۹۳، تجربی، ۹۲، انسانی، ۹۲، خارج، ۹۲، تجربی، ۹۱، هنر، ۹۰، هنر،
ریاضی، ۸۹، زبان، ۸۸، انسانی، ۸۷، هنر، ۸۷، خارج، ۸۷، انسانی، ۸۵، خارج، ۸۵

tissue /'tɪʃu:/ (n.) ۱- [زیست‌شناسی] بافت، نسج ۲- دستمال کاغذی

The drug can damage the body's tissues.

این دارو من تواند به بافت‌های بدن صدمه بزند.

۸۴، زبان، ۹۱، هنر، ۸۹، هنر



cigarette /'sɪgəret/ (n.)

سیگار

He lit a cigarette just after his dinner.

اون درست بعد از شامش یه سیگار روشن کرد.



۸۵...، زبان ۹۵، هنر ۹۶...

target /'ta:(r)gɪt/ (n.)

هدف، نشانه

Set yourself targets that you can reasonably hope to achieve.

برای خودت اهدافی رو تعیین کن که بتونی به طور منطقی امیدوار باشی [به اونها] برسی.



۹۱...، ریاضی ۹۴، خارج ۳...

occasionally /ə'keɪʒənəli/ (adv.)

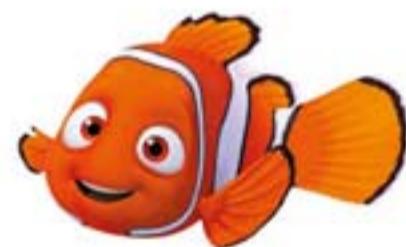
هر از چندی، گاه‌گاه

Occasionally I'll have a piece of chocolate, but it's quite rare.

گاه‌گاه یه تکه شکلات خواهم خورد، اما [این کار] تقریباً غیر عادیه.

۹۰...، ریاضی ۹۴، ریاضی ۹۳...

smile /smail/ (n.) (v.)



۱- لبخند ۲- لبخند زدن
The photographer asked us to smile for the camera.

عکاس از ما خواست که جلوی دوربین لبخند بزنیم.

۸۷...، انسانی ۹۱، ریاضی ۹۲، خارج ۹۴، تجربی ۹۶...

struggle /'strʌgl/ (n.) (v.)

۱- دعوا، کشمکش ۲- تلاش، کوشش
۳- دعوا کردن ۴- تلاش کردن ۵- تقلا کردن

I've been struggling to understand this article all afternoon.

تمام بعد از ظهر دارم تلاش می‌کنم این مقاله رو بفهمم.

۸۵...، انسانی ۹۵، هنر ۹۲، خارج ۹۷، تجربی ۹۷...

presentation /pri:zen'teiʃən/ (n.)

۱- سخنرانی

۲- عرضه، معرفی ۳- اجرا، نمایش

The speaker gave an interesting presentation on the new technology.

سخنران یک سخنرانی جالب در مورد فناوری جدید ارائه کرد.

۸۹...، ریاضی ۹۱، انسانی ۹۲، خارج ۹۶، انسانی ۹۷، تجربی ۹۷...

تجربی ۸۹، انسانی ۸۹، انسانی ۸۸، ریاضی ۸۷، هنر ۸۷، انسانی ۸۶، ریاضی ۸۵، خارج ۸۵، انسانی ۸۴...



Unit 18

بخش ۱۸



stranger /'streɪndʒə(r)/ (n.)

غريبه، بیگانه؛ خارجي

My mother always warned me not to talk to strangers.

مادرم همیشه بهم هشدار مىداد با غريبه‌ها حرف نزنم.

۹۰، رياض ۹۷، تجربى ۹۵، زبان ۹۰...

opponent /ə'pəʊnənt/ (n.) رقيب، حريف



The team's opponents have not lost a game this season.

رقيبان اين تيم در اين فصل يك بازي را [هم] نباخته‌اند.

۸۰۴، ۳...

opposition /ə'pə'zɪʃn/ (n.)

مخالفت؛ مقاومت

They're going ahead with the plans despite strong opposition from local people.

آنها على رغم مخالفت شديد مردم محلی، طبق برنامه‌ها پيش من روند.

۸۸، رياض ۸۸، هنر ۸۸...

forecast /'fɔ:rkæst/ (v.) (n.)



۱ - پيش‌ياني كردن ۲ - پيش‌ياني (وضع) هوا

The weather forecast said it was going to rain later today.

پيش‌ياني [وضع] هوا گفت اوخر امروز باران خواهد آمد.

انسانی ۹۷، تجربى ۹۵، رياض ۹۴، رياض ۹۳، هنر ۹۳، زبان ۸۴

fortune /'fɔ:rtʃu:n/ (n.)

۱ - شанс، اقبال

۲ - ثروت، دارايی ۳ - خوشبختی

I have had the good fortune to work with such people.

این شанс خوب رو داشتم که با چنین افرادی کار کنم.

۸۴، رياض ۹۶، زبان ۹۰، خارج ۸۸، تجربى ۸۵، انسانی ۸۴...

restrict /rɪ'strɪkt/ (v.)

محدود کردن، منحصر کردن به

The new law restricts smoking in public places.

این قانون جدید، سیگار کشیدن را در محلهای همگانی محدود می‌کند.

۳۰۰، تجربی، هنر

hesitate /'hezɪteɪt/ (v.)

شك داشتن، تردید داشتن

If you need anything, don't hesitate to call me.

اگه به چیزی نیاز داشتی، تردید نداشته باش که بهم زنگ بزنی.



۳۰۰، ۵۰۴، تجربی

declare /dɪ'kler/ (v.)

اعلان کردن

Germany declared war on France on 1 August 1914.

آلمان در [روز] ۱ [ماه] آگوست [سال] ۱۹۱۴ به فرانسه اعلان جنگ کرد.

۸۴۰، ریاضی، هنر

command /kə'mænd/ (v.) (n.)

۱- فرمان دادن به / که

۲- فرمان، دستور

He hated being in the army because he had to obey commands.

او از بودن در ارتش متنفر بود، چون که مجبور بود از دستورات اطاعت کند.

۹۲۰، ریاضی، زبان

memorize /'meməraɪz/ (v.)

به خاطر سپردن، حفظ کردن

When I was at school, we were required to memorize a poem every week.

وقتی مدرسه بودیم، مجبور بودیم هر هفته یک شعر حفظ کنیم.



۸۸۰، ریاضی، خارج

permanent /'pɜːrmənənt/ (adj.)

دائمی، همیشگی

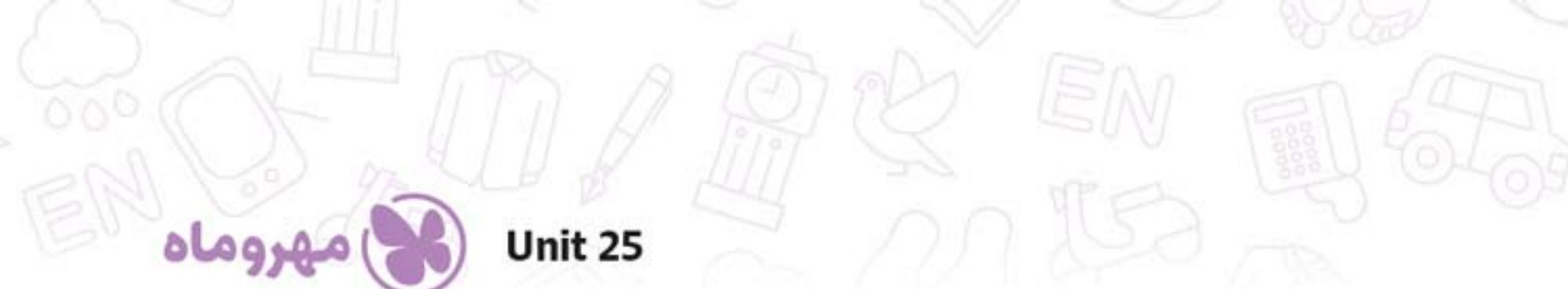
► **permanently /'pɜːrmənəntli/ (adv.)**

دائماً، به طور همیشگی

The disease can cause permanent damage to the brain.

این بیماری می‌تواند باعث آسیب همیشگی به مغز شود.

۳۰۰، انسانی، تجربی



(مهره) ماه

Unit 25

dramatic /drə'mætɪk/ (adj.) ۱- [حوادث و غیره] چشمگیر
۲- (مربوط به) تئاتر

► **dramatically** (adv.) به طور چشمگیری

Computers have brought dramatic changes to the workplace.
کامپیوترها در محل کار، تغییرات چشمگیری را ایجاد کرده‌اند.

۳...، خارج ۹۵، انسانی ۹۴

studio /'stu:dioʊ/ (n.) استودیو، اتاق ضبط

He spent three months in the studio working
on his latest album.



او سه ماه رو توی استودیو گذرونده [و] روی آخرین آلبوم
خودش کار کرد.

۳...، انسانی ۹۱، هنر ۸۸

unsuitable /ʌn'su:təbl/ (adj.) نامناسب، به درد نخور

He was wearing shoes that were totally unsuitable for climbing.
او کفش‌هایی پوشیده بود که برای کوهنوردی کاملاً نامناسب بودند.

۳...، انسانی ۸۹، خارج ۸۸

unite /ju'nait/ (v.) ۱- متحد کردن ۲- متحد شدن

In 1960, the regions united to form the Somali Republic.

در سال ۱۹۶۰، این نواحی متحد شدند تا جمهوری سومالی را شکل دهند.

۳...، هنر ۹۲، زبان ۸۸

unity /'ju:nəti/ (n.) ۱- اتحاد، وحدت ۲- توافق، اتفاق نظر

European political and economic unity is very important.

اتحاد سیاسی و اقتصادی اروپا خیلی مهم است.

۳...

tent /tent/ (n.) چادر، خیمه

We looked for a flat place where we could put
up our tent.



دنبال جای صافی من گشتم که بتونیم چادرمون را بزیم.

۳...، ریاضی ۹۷، ریاضی ۹۱



drown /draun/ (v.)

غرق شدن، (در آب) خفه شدن

Two children drowned after falling into the river.



دو تا بچه بعد از افتادن در رودخانه غرق شدند.

هنر ۸۹، انسانی ۸۵

conscious /'ka:nʃəs/ (adj.)

۱- هشیار، آگاه، بیدار

۲- [اعمال و غیره] آگاهانه

The driver was still conscious when the ambulance arrived.

وقتی آمبولانس رسید راننده هنوز هشیار بود.

۳...، انسانی ۹۷، تجربی ۹۶، خارج ۹۴، تجربی ۹۰، ریاضی ۸۸، ریاضی ۸۶، ریاضی ۸۵

droplet /'dra:plət/ (n.)

قطره، چکه

Droplets of water were collected on the windows.

قطرهای آب روی پنجره‌ها جمع شده بودند.



تجربی ۹۲

abnormal /æb'nɔ:(r)məl/ (adj.)

غیر عادی، غیر طبیعی

The results of the blood test were abnormal.

نتایج آزمایش خون غیر عادی بودند.

ریاضی ۹۳، زبان ۹۱

giant /'dʒaɪənt/ (adj.)

عظیم، غولپیکر، خیلی بزرگ

a giant electronics company

یک شرکت الکترونیکی خیلی بزرگ

۳...، تجربی ۹۷، خارج ۹۷، تجربی ۹۶، ریاضی ۹۵، زبان ۹۴



ریاضی ۹۳

dominant /'da:minənt/ (adj.)

سلط، غالب

The dominant feature of the room was the large fireplace.

ویژگی غالب آن اتاق، یک شومینه بزرگ بود.

۳...، زبان ۹۲، ریاضی ۸۹

starve /sta:(r)v/ (v.)

گرسنگی کشیدن،
از گرسنگی مردن

Thousands of people will starve if food doesn't reach the city.

اگر غذا به آن شهر نرسد، هزاران نفر جان خود را از گرسنگی از دست خواهند داد.



۸۹...، انسانی

flame /fleim/ (n.)

شعله

They tried to put out the fire, but the flames grew higher.

آنها تلاش می‌کردند آتش را خاموش کنند، ولی شعله‌ها بالاتر می‌رفتند.



۸۸...، زبان

opening /'əupəniŋ/ (n.)

۱- شروع، آغاز ۲- افتتاح، افتتاحیه

We missed the opening of her speech.

ما شروع سخنرانی‌شو از دست دادیم.



۹۲...، ریاضی

breed /bri:d/ (v.)

[حیوانات] تولید مثل کردن، زادوولد کردن

Many animals breed only at certain times of the year.

بسیاری از حیوانات فقط در زمان‌های خاصی از سال تولید مثل می‌کنند.

۹۳...، ریاضی



enclose /ɪn'kləʊz/ (v.)

۱- ضمیمه کردن، پیوست کردن

۲- محصور کردن

Please enclose a check with your order.

لطفاً همراه سفارشتون یک چک ضمیمه کنین.

انسانی

organism /'ɔ:gənizəm/ (n.)

موجود زنده، ارگانیسم

All living organisms have to adapt to changes in environmental conditions.

تمامی موجودات زنده باید با تغییرات شرایط زیست محیطی سازگار بشوند.

هنر ۹۷، انسانی ۹۵، انسانی ۸۶

silent /'saɪlənt/ (adj.)

ساکت، بی صدا

► **silently** (adv.)

بی سر و صدا، به آرامی

► **silence** (n.)

سکوت، خاموشی

The empty house was completely silent.

آن خانه خالی کاملاً ساکت بود.

۳...، ریاضی ۹۰، خارج ۸۹، هنر ۸۹، انسانی ۸۶

deceive /dɪ'si:v/ (v.)

فریب دادن،

گول زدن، گمراه کردن

The company deceived customers by selling old computers as new ones.



این شرکت با فروختن کامپیوترهای کهنه به جای کامپیوترهای نو، مشتریها را فریب داد.

۵۰۴

flag /flæg/ (n.)

پرچم

Flags of all the participating countries are flying outside the stadium.



پرچم تمامی کشورهای شرکت‌کننده در بیرون استادیوم در اهتزاز است.

۳...، انسانی ۸۶



nod /na:d/ (v.)

(به نشانه موافقت) سر تکان دادن

I asked him if he would help me, and he nodded.

ازش پرسیدم که آیا کمک من کنه و او نشانه موافقت تکون داد.

pale /peil/ (adj.)

[چهره، شخص] رنگ پریده، زرد

Her illness had left her pale and weak.

بیماریش باعث شده بود او نرنگ پریده و ضعیف بشه.



dare /der/ (v.)

جرأت کردن، جسارت ورزیدن

I wouldn't dare have a party in my flat in case the neighbors complained.

جرأت نمیکنم توی آپارتمانم مهمونی بگیرم چون که [شاید] همسایه‌ها شکایت کنن.

tribe /traib/ (n.)

قبیله، ایل

These tribes live in remote areas of the Amazonian rainforest.

این قبایل در نواحی دوردست جنگل‌های بارانی آمازون زندگی می‌کنند.

تجربی ۹۴، تجربی ۹۳، تجربی ۹۲، تجربی ۸۷



foundation /faun'deiʃn/ (n.)

۱- [ساختمان] زیرسازی

۲- اساس، مبنا

The explosion shook the foundations of the houses nearby.

انفجار زیرسازی خانه‌های این نواحی را لرزاند.

۳...، ریاضی ۹۳

gentle /'dʒentl/ (adj.)

۱- [شخص و غیره] مهربان، ملايم

۲- ملايم، معتدل

Arthur was a very gentle, caring person.

آرتور شخص بسیار مهربون [و] دلسوزی بود.

۳...، تجربی ۹۳



withdraw /wɪθ'drɔ:/ (v.)

- ۱- [نظمی] عقبنشینی کردن
- ۲- [پیشنهاد و غیره] پس گرفتن

Unless you return the form within seven days, the offer will be withdrawn.

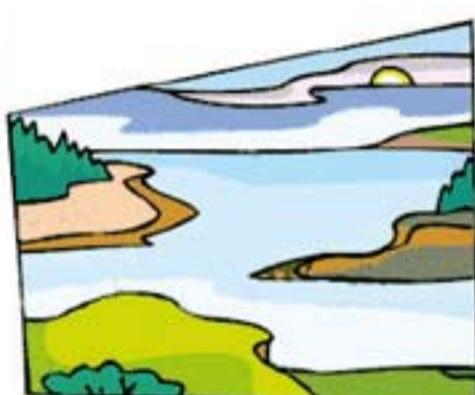
اگر این فرم را ظرف هفت روز برگردانید، پیشنهاد پس گرفته می‌شود.

۳...، خارج ۹۷، هنر

bay /beɪ/ (n.)

خلیج

She lives in California near San Francisco Bay.



او در کالیفرنیا [و] نزدیک خلیج سان فرانسیسکو زندگی می‌کند.

۸...، انسانی ۹۲، خارج

sheet /ʃi:t/ (n.)

ورق، برگ، برگه

► a clean / blank sheet of paper

یک برگه سفید کاغذ

۳...، هنر ۹۴، انسانی ۸۶

whistle /'wɪsl/ (n.) (v.)

سوت

۲- سوت زدن



He scored the winning goal just seconds before the final whistle.

او گل برتری رو درست چند ثانیه قبل از سوت پایان زد.

۴...

ingredient /ɪn'gri:dɪənt/ (n.)

[غذا و غیره] جزء سازنده؛

[در جمع] ترکیبات

Our skin cream contains only natural ingredients.

کرم پوست ما فقط حاوی ترکیبات طبیعی است.

۵...

sweep /swi:p/ (v.)

جارو کردن، تمیز کردن

Mitra swept the path in front of the house.

میترا مسیر جلوی خونه رو جارو کشید.

۳...، انسانی ۸۹



underweight /ʌndər'weɪt/ (adj.) لاغر، سبک‌تر از وزن معمول

The baby was dangerously underweight at birth.

این نوزاد در هنگام تولد به طور خطرناکی لاغر بود.

خارج ۹۷، هنر

luggage /'lʌgɪdʒ/ (n.) [especially BrE]

[در سفر] بار، چمدان‌ها

You stay there with the luggage while I find a taxi.

وقتی که من تاکسی پیدا نمی‌کنم، در اون جا کنار چمدان‌ها وایستا.



۹۳، هنر

immense /ɪ'mens/ (adj.)

[فضا] بسیار بزرگ، وسیع؛

[امکانات و غیره] بسیار زیاد، فراوان

There is still an immense amount of work to be done.

هنوز مقدار بسیار زیادی کار برای انجام دادن هست.

انسانی ۹۳

assure /ə'sjʊr/ (v.)

اطمینان دادن (به)، خاطر جمع کردن

"Don't worry, your car will be ready tomorrow," the mechanic assured him.

مکانیک بهش اطمینان داد: «نگران نباشید، ماشینتون فردا حاضر می‌شوند.»

۴...

bad-tempered /bæd'tempə(r)d/ (adj.)

بداخلاق، بدخلق

She gets very bad-tempered when she's tired.

او وقتی خسته‌است، خیلی بدخلق می‌شود.



۴...

brotherhood /'brʌðərhʊd/ (n.)

برادری، اخوت

We live in peace and brotherhood.

ما در صلح و برادری زندگی می‌کنیم.

پیوست

۱. رایج‌ترین پیشوندها و پسوندها

۲. واژه‌نامه الفبایی



پیشوندها



Prefix	Meaning	Key Word	Meaning
anti-	ضدّ	antibiotic	آنٹی بیوتیک
de-	پیشوند منفی‌ساز	defame	بی‌آبرو کردن، بدنام کردن
dis-	پیشوند منفی‌ساز	disagree	مخالفت کردن، موافقت نکردن
en-, em-	باعث ... شدن	enlarge	بزرگ کردن، بزرگ ساختن
fore-	قبل، پیش	forecast	پیش‌بینی کردن
in-, im-	در	intake	ورودی؛ [غذا وغیره] صرف
in-, im-, il-, ir-	پیشوند منفی‌ساز	impossible	غیرممکن، محال
inter-	بین، میانِ	interact	روابط متقابل داشتن
mid-	میان، وسط	midnight	نیمه‌شب، نصفِ شب
mis-	به اشتباه، غلط	misunderstand	منظور ... را درست فهمیدن
non-	پیشوند منفی‌ساز	non-alcoholic	[نوشیدن] غیرالکلی



واژه‌نامه الفبایی



admit (v.) 31	۱- پذیرفتن ۲- اعتراف کردن به، که
adolescent (n.) 56	نوجوان، جوان
adopt (v.) 14	۱- [کودک] به فرزندی پذیرفتن ۲- [عقیده، روش] اقتباس کردن، اتخاذ کردن
adult (n.) (adj.) 10	۱- بالغ، بزرگسال ۲- (مربوط به) بزرگسالان
advance (n.) (v.) 4	۱- پیشرفت، ترقی ۲- پیشرفت کردن ۳- پیش رفتن
advantage (n.) 5	امتیاز، مزیت
adventure (n.) 6	ماجراء، ماجراجویی
advertisement [also ad or advert] (n.) 6	آگهی؛ تبلیغ
advisability (n.) 36	صلاح، مصلحت، معقول بودن
adviser (n.) 14	مشاور
affair (n.) 45	کار، مسأله
affect (v.) 4	اثر گذاشتن بر، تحت تأثیر قرار دادن
afford (v.) 5	استطاعت (قدرت خرید) ... را داشتن، از عهده ... برآمدن
afterwards [especially BrE; NAmE usually afterward] (adv.) 14	سپس، بعداً
age (n.) (v.) 2	۱- عصر، دوره ۲- پیر شدن
agriculture (n.) 24	کشاورزی
aim (n.) (v.) 16	۱- هدف، مقصد، نشانه ۲- هدف‌گیری کردن، نشانه گرفتن
aircraft (n.) 38	هوایپما
airline (n.) 31	خط هوایی؛ (شرکت) هوایپمایی
alarm (n.) (v.) 43	۱- اخطار، هشدار ۲- بیم، وحشت ۳- به وحشت انداختن

A	
abandon (v.) 34	۱- ترک کردن، رها کردن ۲- [نقشه و غیره] دست کشیدن از
abnormal (adj.) 25	غیرعادی، غیرطبیعی
abolish (v.) 60	پایان دادن به، موقوف کردن؛ [رسوم] منسوخ کردن
abuse (n.) (v.) 34	۱- سوء استفاده ۲- سوء استفاده کردن از
academic (adj.) 19	۱- دانشگاهی ۲- تحصیلی، آموزشی ۳- آکادمیک
accent (n.) 19	لهجه
accommodation (n.) 35	جا، منزل، اتاق
accompany (v.) 31	همراهی کردن، همراه ... بودن
accountant (n.) 30	حسابدار
accurate (adj.) 5	دقیق؛ درست
accuse (v.) 41	تهمت زدن به، متهم کردن
acknowledge (v.) 58	۱- اذعان کردن، قبول کردن ۲- به رسمیت شناختن
acquire (v.) 38	۱- [تجربه، پول] کسب کردن، به دست آوردن ۲- [دانش] اندوختن
actress (n.) 17	هنرپیشه زن، بازیگر زن
adapt (v.) 14	۱- وفق دادن، سازگار کردن ۲- اقتباس کردن
addictive (adj.) 5	۱- اعتیادآور
address (v.) 41	۱- مخاطب قرار دادن ۲- [نامه] نشانی نوشتن روی
adequate (adj.) 32	کافی، رضایت‌بخش
adjust (v.) 27	تطبیق دادن، منطبق کردن؛ عادت کردن
administration (n.) 30	اداره (امور)، سرپرستی
admission (n.) 30	ورود، پذیرش

۱) مهروماه

واژه‌نامه الفبایی

approach (v.) (n.) 39

۱- نزدیک شدن به ۲- روش، شیوه

approve (of) (v.) 33

موافق ... بودن، با ... موافقت کردن

approximately (adv.) 30

تقریباً، حدوداً

archaeology (n.) 55

باستان‌شناسی

architect (n.) 16

معمار، آرشیتکت

architecture (n.) 42

معماری

argue (v.) 25

۱- جرّ و بحث کردن ۲- استدلال کردن

arise (v.) 32

۱- [شخص]

بلند شدن، برخاستن ۲- ناشی شدن، منتج

شدن ۳- [مشکل] رخ دادن

arithmetic (n.) 32

[علم] حساب

army (n.) 29

ارتش

arrest (v.) (n.) 43

۱- دستگیر کردن،

با زداشت کردن

۲- بازداشت، جلب

article (n.) 2

۱- مقاله ۲- کالا؛ شيء

artificial (adj.) 10

مصنوعی، ساختگی، تصنیعی

ash (n.) 55

خاکستر

aspect (n.) 1

جانبه، وجه؛ [در جمع] ابعاد

assemble (v.) 41

۱- [ماشین، دستگاه] مونتاژ کردن

۲- گرد هم آمدن، جمع شدن

assess (v.) 28

ارزیابی کردن، تعیین کردن

assignment (n.) 37

تکلیف، وظیفه

assist (v.) 26

کمک کردن (به)، یاری رساندن (به)

associate (v.) 14

(با هم) پیوند دادن، (به هم) ربط دادن

assume (v.) 7

۱- فرض کردن، تلقی کردن، فکر کردن (که)

۲- [مسئلیت] به عهده گرفتن

allowance [also pocket money]

(n.) 54

پول توی جیبی

alongside (prep.) (adv.) 34

۱- به موازات، در کنار ۲- به موازات هم، در کنار هم

alter (v.) 31

۱- تغییر کردن، عوض کردن

۲- تغییر یافتن، عوض شدن

ambition (n.) 48

جاه طلبی، بلند پروازی

ambulance (n.) 10

آمبولانس

analyse [BrE] [NAmE analyze]

(v.) 7

تجزیه کردن، تحلیل کردن، بررسی کردن

and so forth 57

و به همین ترتیب، و غیره

angel (n.) 34

فرشته

angle (n.) 34

زاویه، گوش

announce (v.) 12

اعلام کردن، اعلان کردن

annoy (v.) 1

اذیت کردن، آزار دادن، ناراحت کردن

annual (adj.) 27

سالیانه، سالانه

anticipate (v.) 31

۱- انتظار داشتن،

توقع داشتن ۲- پیش‌بینی کردن

antique (adj.) (n.) 48

۱- کهن، قدیمی، باستانی ۲- عتیقه

anxiety (n.) 10

۱- اضطراب، دلو اپسی ۲- اشتیاق، شور و شوق

anxious (adj.) 10

۱- نگران، دلو اپس

۲- مشتاق، آرزومند

apart (adv.) 35

۱- دور از هم، در فاصله ... از یکدیگر ۲- جدا، مجزا

apparent (adj.) 43

آشکار، معلوم، واضح

appoint (v.) 14

۱- منصوب کردن

۲- تعیین کردن، معین کردن

apprentice (n.) 35

شاگرد، کارآموز

واژگان تکمیلی زبان کنکور



settle (v.) 10	1- مستقر شدن 2- ساکن شدن، سکونت گزیدن 3- [دعوا و غیره] پایان دادن، حل و فصل کردن	scarce (adj.) (adv.) 48 1- کمیاب، نادر ۲- به سختی
set up (v.) 8	1- نصب کردن 2- [دستگاه] راه انداختن	scatter (v.) 54 1- جمعیت وغیره ۲- متفرق شدن
severe (adj.) 6	شدید، سخت، طاقت فرسا	scene (n.) 14 1- صحنه ۲- منظره، چشم انداز
shadow (n.) 47	سايه	scratch (n.) (v.) 54 1- خراش، زخم ۲- خراش دادن، ناخن کشیدن (به)
shake (v.) (n.) 15	1- تکان خوردن، لرزیدن ۲- تکان دادن، لرزاندن ۳- تکان	scream (v.) (n.) 35 1- جیغ زدن، فریاد کشیدن 2- جیغ، فریاد
shallow (adj.) 31	کم عمق	screen (n.) 41 صفحة نمایش، صفحه مونیتور، صفحه تلویزیون
shame (n.) 32	1- خجالت، شرم، شرم مساری 2- مایه خجالت، جای تأسف	screw (n.) 54 [ابزار] پیچ
sharp (adj.) 8	تیز، برآنده	script (n.) 54 [فیلم وغیره] متن، نوشته
sharply (adv.) 8	1- به طور ناگهانی، یک مرتبه ۲- به وضوح، آشکارا	seal (n.) (v.) 40 1- مهر ۲- فُک، سگ ماهی ۳- مهر زدن ۴- مهر و مومن کردن
sheet (n.) 53	ورق، برگ، برگه	seat belt [also safety belt] (n.) 53 [در اتومبیل وغیره] کمر بند (ایمنی)
shelter (n.) (v.) 26	1- پناهگاه، سرپناه ۲- پناه دادن (به) ۳- پناه گرفتن	sector (n.) 44 1- بخش، محدوده ۲- ناحیه، منطقه
shift (v.) (n.) 22	1- جابه جا کردن، عوض کردن 2- جابه جا شدن ۳- تغییر، دگرگونی	secure (adj.) (v.) 24 1- مطمئن، خاطر جمع، ایمن 2- امنیت ... را تأمین کردن
shortly (adv.) 15	1- کمی، اندکی ۲- به زودی، همین زودی ها	security (n.) 24 1- امنیت، ایمنی ۲- [صفت گونه] امنیتی
shower (n.) 43	حمام، دوش	seize (v.) 37 گرفتن، قاچیدن
side effect (n.) 15	[در جمع] عوارض جانبی، اثرات جانبی	seldom (adv.) 8 به ندرت، کم
significant (adj.) 10	مهم، با اهمیت	sensible (adj.) 31 معقول، عاقلانه
signify (v.) 41	دلالت داشتن بر، معنی دادن	sensitive (adj.) 31 حساس، زود رنج
silent (adj.) 49	ساكت، بی صدا	sequence (n.) 47 توالی، سلسله، رشته
silly (adj.) 35	۱- احمق ۲- احمقانه	serve (v.) 1 1- خدمت کردن، کار کردن ۲- [غذا] سرو کردن، کشیدن
singer (n.) 16	خواننده	session (n.) 25 جلسه، نشست
situated (adj.) 60	قرار داشتن، واقع شده بودن	set aside (v.) 33 کنار گذاشتن؛ پس انداز کردن
slave (n.) 57	برده، غلام	setting (n.) 48 ۱- زمینه ۲- موقعیت؛ محیط
slightly (adv.) 22	کمی، تا حدودی، نسبتاً	